

اشکالاتی که خداناباوران می تراشند

خدای رحیم مطلق چرا با آتش عذاب می کند؟

پیش از هر چیز باید به این نکته توجه کرد که مالک حقیقی، امکان ندارد که به سبب تصرف در ملک و داراییهای خودش، ظالم شمرده شود و درنتیجه عذاب یا آتش جهنم هیچ تعارضی با مفهوم عدل ندارد.

بله، ممکن است به سبب فهم غلط از معنای عذاب یا آتش، کسی اشکال کند که این امر با رحمت خداوند تعارض دارد، یا اشکال کند که این امر پوچ و بیفایده و نوعی بازی است، چون هیچ حکمت و رحمتی در این نیست که خداوند نخست بندگانش را بیافریند و سپس آن‌ها را عذاب دهد؛ پس مقتضای حکمت و رحمتش این بود که اساسا آن‌ها را از اول نیافریند.

پاسخ اشکال

عذاب یا آتش جهنم چیزی جز پردهبرداری از حقایق دنیوی برای کسانی که این زندگی دنیا را انتخاب کرده و به آن دل‌بسته شدند، نیست. پس این امر (عذاب و جهنم) چیزی فراتر از این نیست که به شخصی همان چیزی را که برای خودش خواسته (یعنی ماندن و خلود در این زندگی دنیا) به او اعطا کنیم، اما همراه با کشف از حقیقت انتخاب و اختیارش. درنتیجه این همان عدل و رحمت و احسان است، چون او زندگی دنیا را اختیار کرد و خداوند نیز آنچه او خواسته و اختیار کرده را به او اعطا کرد. کجای این کار ظلم یا قساوت در حق کسی است؟

خدای متعالی فرمود:

لَا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُشْكُلُونَ (انبیاء، آیه ۱۳)

مگریزید. به ناز و تنعم و خانه‌های خویش بازگردید تا بازخواست گردید.

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (عنکبوت، آیه ۵۴)

از تو طلب شتاب عذاب می‌کنند، درحالی‌که جهنم هم‌اکنون محیط بر کافران است.

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكَ مُتَوَبِّعٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ وَ غَضَبِ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبْدَ الطَّاغُوتِ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (مائده، آیه ۶۰)

بگو آیا شمارا از کسانی که کيفرشان نزد خدا بدتر است، خبر دهم؟ کسانی هستند که خدا لعنتشان کرده و بر آنان خشم گرفته و برخی از آنان را به‌صورت بوزینه و خوک درآورده و طاغوت را پرستیدند؛ ایشان هستند که جایگاه و منزلشان بدتر و از راه راست گمراه‌ترند.

این همان حقیقت است؛ خداوند به هر انسانی شاه‌کلیدی عطا کرده که همه درها را باز می‌کند و انسانیتش را ثابت می‌کند؛ پس می‌تواند با همین شاه‌کلید همه درها را یکی پس از دیگری باز کند تا از نوری به نور عظیم‌تری منتقل شود تا برسد به‌مواجهه با نور مطلقی که هیچ ظلمتی در آن نیست؛

و هم‌چنین می‌تواند به‌آسانی همان کلید را به زمین بیندازد و به حیوانیت خود برگردد و به چیزی برگردد که هسان میمون و بوزینه شود، همچنان که در آیه قرآن تصریح‌شده:

وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ!

هیچ ظلمی در ساحت خداوند نیست؛ پس آتش همان دنیایی است که انتخابش کردند و طالب ماندن در آن شدند. فقط به‌زودی پرده از چشم آن‌ها برداشته می‌شود تا حقیقت آن را ببینند که با اعمال و ظلم و فسادشان روشن و گداخته شده است و عقرب‌های حسادتشان و حیوانات وحشی افکار و جرائم و حقایق حیوانی ددمنشانه آن جهنم را پر کرده که به‌زودی بر آن‌ها به شکل روشنی ظاهر می‌شود و همدیگر را به‌وسیله همان حقایق خبیث هنگامی‌که پرده برداشته می‌شود عذاب می‌دهند. ظلم و ستمی در ساحت خداوند راه ندارد؛ هر‌که طالب ماندن در دنیا شود به‌زودی به آرزویش می‌رسد و همان‌جا که دوست داشته می‌ماند؛ فقط پرده از جلوی چشمان او برداشته می‌شود تا حقایق را آن‌گونه که هستند، ببیند:

لَا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُشْكُلُونَ (انبیاء، آیه ۱۳)

مگریزید. به ناز و تنعم و خانه‌های خویش بازگردید تا بازخواست گردید.

خداوند در همه‌چیز عادل است؛ بلکه او اهل احسان و کرامت است تا حدی که نمی‌توانیم کرامت و احسانش را بفهمیم و این‌گونه نیست که فقط عادل باشد. برای همین او هیچ‌کسی را آزار و عذاب نمی‌دهد، بلکه شدیدترین عقوبتش این است که اختیار و انتخاب خود انسان را به او بدهد که البته معمولاً هلاکت ابدی انسان در همان است.

بنابراین، معنای آیه: وَ لَقَدْ عَلَّمْنَاهُ الَّذِينَ اَعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ و همچنین فرموده خداوند: قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكَ مُتَوَبِّعٌ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ وَ غَضَبِ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبْدَ الطَّاغُوتِ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ و همچنین قُلْنَا عَتُوا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ فَلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (بقره، آیه ۵۸ مائده، آیه ۶۰ اعراف، آیه ۱۶۶)

یعنی این‌که آن‌ها خودشان شاه‌کلیدها را از دستشان انداختند و روح انسانی خود را که خداوند در پدرشان آدم (ع) دمیده بود و آن‌ها را تشویق به تحصیل آن کرده بود به زمین انداختند و چیزی برایشان جز روح حیوانی باقی نماند؛ پس به همان اصل طبیعی خودشان، یعنی حیوانات و بهائمی که هرگز هیچ

آنچه می‌تواند هدف فرستادن الهی باشد.

یکی از مسائل عقایدی که علمای مسلمان به‌طورکلی در آن وارد شدند و سخنان در آن بسیار شده است، علت و هدف از فرستادن فرستادگان الهی است. هدف حقیقی از فرستادن چیست؟

قطعاً مهم نیست که عالمی در این مسئله، نظری بدهد و دیگری بیاید و نظر دیگری بدهد و الی‌آخر... ولی مهم این است که هدف مطرح‌شده از فرستادن، هدف حقیقی باشد که با دلایل محکم و موافق با قرآن –محکم و نه متشابه– و حکمت و عقل قطعی ثابت‌شده باشد. همان‌طور که روشن است، این شرط منطقی است؛ البته پس از این‌که مسئله عقایدی است.

آنچه در این محور از بحث بیان می‌شود، چند مسئله است:

- بحث قرآنی در مورد هدف فرستادن.
- بیان هدف فرستادن نزد علماء.
- قاعده لطف و هدف فرستادن نزد علمای شیعه.
- خالی نبودن زمین از حجت.
- زمان‌های فترت و هدف فرستادن خداوند.

در آغاز برخی از آیات کریم را می‌آوریم که می‌توان از آن، اشاره به هدف از فرستادن را فهمید. همان‌طور که مفسرین مسلمانان در عمل با روش‌های مختلفشان از آن فهمیدند و این مسئله هنگام بیان سخنانشان روشن می‌شود:

۱/۱: هدف فرستادن – بحث قرآنی:

گفته می‌شود: تعدادی غرض و هدف وجود دارد که فرستنده (مُرسل) از فرستادن دارد و قرآن کریم به این اهداف در خلال آیات مختلفی اشاره‌کرده است.

–ممکن است که هدف، بشارت و انذار دادن است. خداوند متعال فرمود: «وَمَا مَرْسُلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَ اصْلَحْ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (انعام ۴۸) «و پیامبران را جز مژده دهنده و بیم‌رسان نمی‌فرستیم؛ پس کسانی که ایمان بیاورند و [مقاسد خود را] اصلاح کنند نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.»

–یا به‌طورکلی، تبلیغ است. خداوند متعال فرمود: «فَإِنْ اعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغَ وَ إِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مَاءً رَحْمَةً فَرحَ بِهَا وَ إِنَّ تَصْبِيحَهُ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُور» (شورا ۴۸) «چنانچه [از دعوت] روی برگردانند [اندوهگین مباش] ما تو را بر آنان نگهبان نفرستاده‌ایم [تا آنان را به‌اجبار در دایره هدایت قرار دهی؛ جز رساندن [پیام وحی] بر عهده تو نیست و هنگامی‌که ما از سوی خود رحمتی [چون سلامت، امنیت و ثروت] به انسان بچشانیم، به آن سرمست و مغرور می‌شود و اگر به سبب گناهانی که مرتکب شده‌اند آسیبی به آنان رسد [رحمت حق را فراموش می‌کنند؛ بی‌تردید انسان بسیار ناسپاس است.»

–ممکن است که آموزش و تزکیه باشد. خداوند متعال فرمود: «رَبُّنَا وَ اِيعِثْ فِيهِمْ رُسُلًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (بقره ۱۲۹) «ای پروردگار ما! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز، که آیات تو را بر آنان بخواند و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد و [از آلودگی‌های ظاهری و باطنی] پاکشان کند؛ زیرا تو توانای شکست‌ناپذیر و حکیمی.» و فرمود: «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكَ رُسُلًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكَ آيَاتِنَا وَ يَزَكِّيْكَمُ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره ۱۵۱) «همان‌گونه که [تغییر قبله، کامل کردن نعمت است، این حقیقت هم کامل کردن نعمت است که] در میان شما رسولی از خودتان فرستادیم که همواره آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را [از هر نوع آلودگی ظاهری و باطنی] پاک و پاکیزه می‌کند و کتاب و حکمت به شما می‌آموزد، و آنچه را نمی‌دانستید به شما تعلیم می‌دهد.»

–ممکن است که پرستش خداوند باشد. خداوند متعال فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُون» (انبیا ۲۵) «و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آن‌که به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست، پس تنها مرا بپرستید.» و فرمود: «فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رُسُلًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَ فَلَا تَتَّقُونَ» (مومنون ۲۲) «و پیامبری از خودشان در میان آنان فرستادیم که اعلام کند خدا را بپرستید، شما را جز او معبودی نیست، آیا [از پرستش معبودان باطل] نمی‌پرهیزید؟»

–ممکن است که هدف از فرستادن، اطاعت از خود فرستادگان باشد. خداوند متعال فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤَكَ فَاسْتَفْزَعُوا اللَّهَ وَ اسْتَفْتَرَّ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا» (نسا ۶۴) «و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر

آنکه به اذن خدا از او اطاعت شود؛ و اگر آنان هنگامی‌که [با ارتکاب گناه] به خود ستم کردند، نزد تو می‌آمدند و از خدا آموزش می‌خواستند و پیامبر هم برای آنان طلب آموزش می‌کرد، یقیناً خدا را بسیار توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.»

–ممکن است که هدف از فرستادن، آزمایش آفریدگان و امتحان آنان با فرستادگان برای رسیدن به درجات باشد و اینکه بدی‌ها پوشانده‌شود و وارد بهشت بشوند. خداوند متعال فرمود: «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَ عَزَرْتُمْوهُمْ وَ اقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ لِأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (مائده ۱۲) «خدا از بنی اسرائیل ابر لزوم اطاعت از آیینش و پیروی از موسی[پیام گرفت و از میان آنان دوازده سرپرست برانگختیم [تا هر یک عهددار امور قبیله‌ای از قبایل بنی اسرائیل باشد] و خدا به آنان فرمود: یقیناً من با شمایم، اگر نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و به پیامبرانم ایمان آورید و آنان را تقویت کنید و برای جلب خوشنودی خدا به نیازمندان وامی نیکو دهید، مسلماً گناهانتان را محو می‌کنم و شما را در بهشت‌هایی که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است در می‌آورم؛ پس هر که از شما بعد از آن، کاف شده، یقیناً او، است، اگر کم کرده‌است.» ه ف مده: «تَمَّ رَحْمَةُ اللَّهِ الرَّحْمَاءُ فَتَقَمَّا

آنچه می تواند هدف فرستادن الهی باشد

کتاب ارسال رسل



ما ذَا جِئْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ» (مائده ۱۰۹) «[از] روزی [پروا کنید] که خدا پیامبران را جمع می‌کند و [به آنان] می‌فرماید: [در برابر دعوتتان به اجرای دستورهای خدا] چه پاسخی به شما داده‌شد؟ گویند: ما را [در برابر دانشِ تو] هیچ دانشی نیست؛ یقیناً تویی که به نهان‌ها بسیار دانایی.»

–ممکن است که مهربانی به آفریدگان باشد. خداوند متعال فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیا ۱۰۷) «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»

–ممکن است که برپا داری عدل توسط مردم باشد. خداوند متعال فرمود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أُنْزِلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لْيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِّلنَّاسِ وَ لِيُعَلِّمَ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَ رُسُلُهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (حدید ۲۵) «همانا ما



اشکالاتی که خداناباوران می تراشند

خدای رحیم مطلق چرا با آتش عذاب می کند؟

سخنی را نمی‌فهمند، برگشتند. (وهم الإلحاد، ص ۱۴۲) و چه‌بسا در این‌جا اشکالی مطرح شود به این شرح: این انسان نسبت به حقیقت انتخاب خودش جاهل است و درنتیجه در معرض فریب قرار می‌گیرد، یعنی نمی‌داند که حقیقتی مخفی پشت این صورت ظاهری که انسان در دنیا می‌بیند وجود دارد و نمی‌داند که این حقایق بسیار زشت است و زندگی در آن‌ها همراه با دین و احساس آن‌ها به‌صورت عذابی بزرگ خواهد بود که قابل تحمل نیست. لذا او اگر این نتیجه را می‌دانست، هرگز چنین انتخابی نمی‌کرد. این اشکال مبتنی بر این پایه است که انسان هیچ علمی به نتیجه انتخاب و اختیارش ندارد؛ در این اشکال درستی نیست. بله، اگر خداوند او به را حقیقت انتخاب و اختیارش خبر نداده بود، شاید این اشکال وارد می‌بود، اما خداوند او را خبر و هشدار داده بود.

کتاب عقاید اسلام

پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو [ی تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت بر خیزند و آهن را که در آن برای مردم نیرو و قدرتی شدید و سودهایی است پدید آورديم تا خدا مشخص بدارد چه کسانی او و پیامبرانش را در غیاب بزرگ خواهد بود که قابل تحمل نیست. لذا او اگر این نتیجه را می‌دانست، هرگز چنین انتخابی نمی‌کرد.

این اشکال مبتنی بر این پایه است که انسان هیچ علمی به نتیجه انتخاب و اختیارش ندارد؛ در این اشکال درستی نیست. بله، اگر خداوند او به را حقیقت انتخاب و اختیارش خبر نداده بود، شاید این اشکال وارد می‌بود، اما خداوند او را خبر و هشدار داده بود. راهی مستقیم هدایت می‌کند.» –ممکن است که برطرف شدن اختلاف باشد. خداوند متعال فرمود: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخَكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ يَازِده وَ اللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (بقره ۲۱۳) «هردم [در ابتدای تشکیل اجتماع] گروهی واحد و یک دست بودند [و اختلاف و نزاعی در امور زندگی نداشتند؛ پس [از پدید آمدن اختلاف ونزاع] خدا پیامبرانی را مژده دهنده و بیم رسان برانگیخت و با آنان بر اساس حق کتاب نازل کرد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند. [آن‌گاه در خود کتاب هم اختلاف شد] و در آن اختلاف نکردند مگر کسانی که به آنان کتاب داده‌شد، [این اختلاف] بعد از دلایل روشنی بود که برای آنان آمد، [و سبب آن] برتری جویی و حسد در میان خودشان بود. پس خدا اهل ایمان را به توفقه، خد، به حق. که د، آن اختلاف کند، راهنمایی کرد؛ و خدا هر که را بخواهد به راهی مستقیم هدایت می‌کند.»

–ممکن است که هدایت آفریدگان باشد. خداوند متعال فرمود: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (ابراهیم ۴) «و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [بتواند به وسیله آن زبان، پیام وحی را به روشنی] برای آنان بیان کند. پس خدا هر کس را بخواهد [به کيفر تعصب و عنادش] گمراه می‌کند و هر کس را بخواهد هدایت می‌نماید و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.» و فرمود: «أَمْ يَقُولُونَ اقْرَأْهٖ بَلْ هُوَ الْخَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِيُنْذِرَ قَوْمًا مَّا أَنَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ» (سجده ۳) «آیا [مشركان لجوج] می‌گویند: [پیامبر] آن را از نزد خود ساخته [و به خدا نسبت داده‌است؟ چنین نیست] بلکه آن [کتابی] حق است [که] از سوی پروردگارت [نازل شده‌است] تا به مردمی که پیش از تو هیچ بیم دهنده‌ای برای آنان نیامده‌است بیم دهی برای این‌که هدایت یابند.»

–ممکن است که هدف، از بین بردن عذرب مردم باشد. خداوند متعال فرمود: «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانِ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (نساء ۱۶۵) «پیامبرانی که مژده‌رسان و بیم‌دهنده بودند تا مردم را [در دنیا و آخرت در برابر خدا] پس از فرستادن پیامبران، عذرب و بهانه و حجتی نباشد؛ و خدا همواره توانای

شکست‌ناپذیر و حکیم است.»

چه بسا فرد جستجوگر در متون قرآنی و غیر آن، مسائل دیگری را بیابد. ولی پرسش مهم این است: آیا در عمل، همه آیات پیشین به هدف حقیقی فرستادن اشاره‌دارد؛ به گونه‌ای که در نتیجه – همان‌طور که علمای مسلمان معتقد هستند– چند هدف برای فرستادن فرستادگان است یا این‌که یک هدف حقیقی وجود دارد که خود متن قرآنی به آن اشاره می‌کند و بقیه متون در بر دارنده مسائل دیگری است که به علت فرستادن و هدف آن، ارتباطی ندارد؟ اگر مساله این چنین است، کدام متن از بین متون قرآنی پیشین، هدف از فرستادن را بر عهده دارد؟ و به چه دلیلی از بقیه متون، انتخاب شده‌است؟ ان شاء الله، این مساله‌ای است که در مباحث آینده توضیح داده می‌شود.

(کتاب:ارسال رسل)

السلام) فرمودند و مراد از اهل عبادت در آیه قبل یعنی اهل معرفت می‌باشند و معرفت با بلاغ تناسب دارد و کسی که می‌خواهد تبلیغ رسالت کند باید معرفت آن را داشته‌باشد: (إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ)(ذاریات: ۵۶). (این قرآن برای اهل عبادت تبلیغ رسالت خواهد بود). و باوجود کثرت وصف برای انصار قائم در قرآن ولی به همین مقدار کم بسنده می‌کنیم تا ارتباط آن‌ها را با نبوت و رسالت و انبیاء سابق نشان دهیم. و چون این کلام برای هر انسان طالب حق هست نه‌فقط برای مسلمین این مثال را می‌زنیم که در کتاب مقدس (عهد جدید) ارتباط یاران مهدی (ع) با تمام قدرتشان را با انبیاء روشن می‌کند و معلوم است که عدد انبیاء سابق (علیهم‌السلام) (۱۲۴) هزار نبی یا بیشتر می‌باشند ولی این رقم بیشتر در کتب آمده است در انجیل عهد جدید یاد می‌کند که فرزند امام مهدی (ع) یاران پدرش را که (۱۴۴) هزار و بر روی پیشانی آن‌ها ختمی می‌باشد و بر بالای کوه صهیون ایستاده‌اند و این رمز پیروزی امام مهدی (ع) و فتح زمین مقدس می‌باشد: (ثم نظرت واذا خروف واقف علی جبل صهیون و معه مائۀ واربعة و اربعون الفاً لهم اسم ایهه مکتوباً علی جباههم)(روئیت یوحنا: اصحاح ۱۴). (و بعد دیدم که قوچی بر کوه صهیون ایستاده و با او صد و چهل‌وچهار نفر ایستاده‌اند و اسم پدرش بر پیشانی آن‌ها نوشته‌شده است).



آن‌ها وارث زمین هستند: چیزی که معلوم است کسی که وارث زمین است وصی در هر زمان می‌باشد و وارثین زمین انبیاء و اوصیاء هستند و هرکدام به شخصی که بعد از او می‌آید به امر خداوند وصیت می‌کند. و در این آیه وارث یک نفر نیست بلکه وارثین متعدد می‌باشند و آن‌ها انصار قائم مهدی (ع) می‌باشند و این وارثین وصی نیستند و مراد از این آیه وارثین حجت حقیقی بر زمین است و این حجت امام مهدی قائم (ع) و وصی بر خلق می‌باشد و وراثت این‌ها به اعتبار این است که آن‌ها حجت خدا و خلفاء خلیفه خدا در زمین هستند همان‌گونه که وراثت او (ع) به اعتبار این است که او حجت خدا و خلیفه خدا می‌باشد؛ اما سبب این حالت پیداشده در قانون وراثت حتی انبیاء مرسلین سابق (علیهم‌السلام) باوجود این‌که حجت و خلیفه خدا و وارث زمین در زمانشان بودند ولی در زمان خود نتوانستند به صلاحیت خود کاری را که از طرف خداوند به آن‌ها محول شده را انجام دهند باوجود این‌که آن‌ها وارث زمین بودند. و این اولیاء انصار امام زمان مهدی (ع) رسل و فرستاده‌های آن انبیاء و مرسلین می‌باشند و وراثت آن‌ها بر روی این زمین و تمکینشان با ممارست و صلاحیت از وراثت آن انبیاء و مرسلین می‌باشد و آن‌ها را برای امام مهدی (ع) ارسال کرده‌اند تا تطبیق این آیه باشد: (وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَ إِن جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ)(صافات: ۱۷۳).

(و همانا عهد ما درباره بندگان آنی که به رسالت فرستادیم سبقت‌گرفته است * که البته آن‌ها بر کافران پیروز و فتح یابند * و سپاه ما بر کافران پیروز است). چون وراثت و تمکین و پیروزی اصحاب و انصار امام مهدی (ع) همان وراثت و تمکین و پیروزی کسانی است که آن‌ها را فرستاده‌است و آن‌ها انبیاء و مرسلین سابق (علیهم‌السلام) می‌باشند. و اما تطبیق شرایع انبیاء و مرسلین سابق (علیهم‌السلام) در زمین که با آن پیروزی‌شان تکمیل می‌شود کسی که عهده‌دار آن است امام مهدی (ع) می‌باشد همان‌گونه که خداوند می‌فرماید: (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ)(شوری: ۱۷۳). (خداوند شرع و آیینی که بر شما مسلمین قرار داد حقایق و احکامی است که نوح را به آن سفارش کرد و بر تو نیز همان را وحی کردیم و به ابراهیم و عیسی و موسی هم آن‌ها را سفارش کردیم که دین خدا را بر پا دارند وهرگز تفرقه و اختلاف در دین مکتبید مشرکان را که به خدای یگانه دعوت می‌کنی به نظرشان بزرگ می‌آید مگر پس از آن‌که علم و برهان بر آن‌ها آمد برای تعدی و ظلم به یکدیگر اختلاف کردند و اگر کلمه رحمت خدا هر که را بخواهد به‌سوی خود برمی‌گزینند و هدایت می‌فرمایند). این‌ها اصحاب و یاران امام مهدی (ع) هستند و باید مراد از این‌که قومی اهل عبادت هستند را در تفسیر آیه: (وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِعِبَادَتِي)(ذاریات: ۵۶). (و ما جن وانس را خلق نکردیم مگر برای عبادت (پرستش) کنند). (و پرستش و عبادت در اینجا یعنی معرفت است همان‌گونه که اهل بیت (علیهم

وارثین کتاب، اهل عبادت و مبلغین رسالت

(كُمُ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُاذِنُ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ)(فاطر: ۳۲).

اولاً: الاصلفاء یعنی اختیار و انتخاب کردن و اختیار کننده خداوند متعال است و دراصطفاء معنی دیگری غیر از اختیار نهفته است و آن انتخاب برتر و افضل بر بقیه است و به همین دلیل یکی از نام‌های مشهور حضرت پیامبر مصطفی می‌باشد؟ و نیز بدون شک و تردید این فضل و برتری بزرگ و عظیم در این آیه وصف و صفت این (مصطفین = انتخاب‌شده‌ها) و یا انتخاب‌شدگان که از بندگان مخلص خداوند می‌باشند بیان‌شده و بهترین صفتی که می‌توان در حق حضرت محمد (ص) به آن شهادت داد همان عبدالله می‌باشد و این اسم مخصوص پیامبر اکرم (ص) می‌باشد در قرآن کلمه (عبد) در موضع مدح و ستایش عظیم پیامبر اسلام در سوره نجم آمده است. پس این بندگان انتخاب‌شده همانا وارثان کتاب الهی هستند و وارثین کتاب تنها پیامبران و اوصیاء آن‌ها (ع) می‌باشند و لا غیر.

و در اینجا این اوصاف بر کسی جز پیامبر و یا وصی و جانشین پیامبر مطابقت نمی‌کند زیرا آنان بنده‌های حق خداوندند و شاهد بر آنان خداوند متعال است. آن‌ها انتخاب‌شده‌اند (مصطفون) و کسی که آن‌ها را انتخاب کرده خداوند متعال است آن‌ها وارثان کتاب‌اند و خداوند است که این ارث را به آن‌ها داده است.

و در این آیه تنها سه مقام و مرتبه برای آن‌ها تعریف می‌شود: بر نفس خود ظلم کرده (ظالم لنفسه)، ۲- مقتصد یا میانه‌رو، ۳- سابق بالخیرات یعنی پیشی گرفته در خوبی‌ها و کارهای نیک هستند. و سابق بالخیرات: همانا فقط محمد و آل محمد (ع) هستند. و مقتصد: هم حضرت نوح و ابراهیم و انبیاء و مرسلین و ائمه از فرزندان حضرت ابراهیم (ع) هستند. ظالم لنفسه (به نفس خود ظلم کرده): و همان‌ها بقیه انبیاء و رسولان (ع) قبل از حضرت ابراهیم (ع) و بعد از حضرت ابراهیم و از فرزندان و نسل حضرت ابراهیم (ع) می‌باشند: که خداوند می‌فرماید: (وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ إِنَّی جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِی قَالَ لَا يَنْتَ لِعَهْدِی الظَّالِمِینَ).

و هنگامی که خداوند حضرت ابراهیم (ع) را با کلماتی و آیاتی امتحان نموده و نیز این آیات را به او به اتمام رساند و فرمود: من تو را در بین مردم امام قرار داده‌ام ابراهیم (ع) گفت: واز نسل و ذریه من نیز به این مقام می‌رسند خداوند فرمود: ظالمان (ظالم به نفس خود) شامل عهد من نمی‌شوند. همانا ظالمین از انبیاء و ظلم پیامبران به معنی معصیت و گناه نیست بلکه به معنی قصور و تقصیر در اداء عمل نسبت به دیگر پیامبران و ائمه (ع) می‌باشد بدین معنی که اگر کاری و یا عملی و یا مأموریتی از جانب خداوند را به حضرت یونس (ع) و حضرت محمد (ص) واگذار کنند آیا عمل و کردار حضرت یونس (ع) مانند فعالیت و عمل حضرت محمد (ص) می‌شود. این کم‌کاری و قصور در عمل از جانب حضرت یونس (ع) ظلم محسوب می‌شود و سبب شد تا از ائمه‌ی نسل حضرت ابراهیم (ع) نشود و هم‌چنین سبب شد تا به مقام و مرتبه و منزلت حضرت محمد (ص) نرسد. (جهت اطلاع بیشتر در این مورد لطفاً به کتاب متشابهات و جواب منبر جلد ۲ مراجعه شود) (وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِی الصَّالِحُونَ * إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ)(انبیاء: ۱۲۴).

(و ما بعد از تورات در زبور و انبیاء سلف وعده دادیم و نوشتیم که بندگان نیکوکار من مالک زمین و وارث و متصرف آن خواهند شد * این قرآن برای اهل عبادت تبلیغ رسالت خواهد بود). این آیه برای امام مهدی (ع) و یارانش نازل‌شده همان‌گونه که اهل‌بیت این را گفته‌اند وبر آن تأکید کرده‌اند، و اوصاف آن‌ها به این‌گونه است:

- ۱- مالک و وارث زمین.
- ۲- بندگان نیکوکار.
- ۳- قومی اهل عبادت.

و قبل از این‌که اوصاف آن‌ها را بگویم باید توجه داشته باشیم کسی که این اوصاف را به آن‌ها لقب داده است انسان نیست، بلکه او خداوند سبحان است که آن‌ها را خلق کرده و از باطن پاکشان و قدسیت روحشان آگاه و مطلع است.

ورود آمریکا (دجال بزرگ) به کشور عراق :

قال رسول الله(ص): (أول ما يردُّه الدجال سنّام، جبل مشرف على البصرة هو أول ما يردُّه الدجال)(الفتن: ابن حماد / ۱۵۰، معجم أحاديثالإمام المهدي /ج ۲ ص ۶۳).

حضرت محمد(ص) فرمودند: اولین مکان ورود دجال، سنّام است، کوهی که بر بصره مشرف است و دجال از آن وارد می‌شود. در روایتی دیگر چنین آمده(یأتی الدجال جبل سنّام فيسحر الناس ،معه جبل من نار وجبل من طعام).

(دجال از کوه سنّام وارد شده و مردم را مسحور جادوی خود می‌نماید و با خود کوهی از آتش و کوهی از طعام می‌آورد).

وهمچنین از اهل بیت(ع) وارد شده که: دجال می‌آید و به دوستداران خود می‌گوید ... من خدای بزرگ شما هستم(ادعای خدایی و بزرگی می‌کند) و باز در روایتی چنین آمده: (یأتی وینادی ألياًوليائی... أنا ربکم الأعلى)، و بر کسی پوشیده نیست که آمریکا، از سمت کوه سنّام واقع در منطقه سفوان کشور کویت وارد عراق شد، و کوه آتش نماد قدرت آلات جنگی آمریکا، و کوه طعام نماد اقتصاد آمریکایی و دلار آمریکا می‌باشد و آمریکا مصداق(دجال بزرگ) وهمچنین(مسیح دجال) که در آخر زمان ظاهر می‌شود است.



رب العالمين

عالم‌ها سه تا هستند که عبارتند از:

الف- عالم ملک: یا همین عالم جسمانی که در آن زندگی می‌کنیم و از ماده - چیزی وجود دارد مانند احساس، طعم، بو، حرکت، رشد و از بین رفتن، جملگی مربوط به این صورت جسمانی و مادی می‌باشد نه ماده. به‌عنوان مثال انگشت در دست انسان، گرما و سرما و نرمی زیری را حس می‌کند و در بیشتر موارد هنگام مرگ انسان، جسمش به خاک تبدیل می‌شود زیرا انگشتان هم مشت‌های خاک نامیده خواهند شد.

حقیقت این است که صورت انگشت انسان از ماده برداشته شده و صورتی جدید بر آن عرضه گردیده است که صورت یک مشت خاک می باشد که جسمی جدید است که احساسی ندارد و این چنین است که اگر این مشت خاک تبدیل به یک پرتقال شود دارای بوی زیبا و طعمی خوش می شود و باینکه ماده در انگشت و خاک و پرتقال یکسان است، اما تغییر صورت، سبب تغییر بو و طعم و احساس شده است و حتی باعث تغییر در حرام بودن خوردن خاک و انگشت انسان و حلال بودن خوردن پرتقال.

امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود «بدان ای فالانی که جایگاه قلب نسبت به جسد نامنندن جایگاه امام واجب الاطاعه در بین مردم است. آیا نمی بینی که تمام جوارح جسد عاملان کارکنان قلب و مترجم و اداکننده عمل از طرف او هستند؟ دو گوش و دو چشم و بینی و زبان و دو دست و دو پا و عضو شهوت همه کارگزاران قلب هستند. هنگامی که قلب اراده می‌پند کند، انسان دو چشمش را برای دیدن باز می‌کند و هرگاه اراده شنیدن کند دو گوشش را به کار می‌گیرد و شنوایی‌اش را فعال می‌کند و می‌شنود و وقتی بخواهد بویید با بینی می‌بوید. بینی است که آن او را به قلب می‌رساند و زمانی که بخواهد صحبت کند با زبان حرف می‌زند. هنگامی که بخواهد کاری انجام دهد، دست‌ها را به عمل وامی‌دارد و وقتی بخواهد حرکت کند با پا حرکت می‌نماید و وقتی نیت شهوت کند عضو شهوت را وادار به شهوت‌رانی می‌کند. این اعضا و جوارح همگی با تحریک قلب به فعالیت درمی‌آیند. سزاوار است که امام در فرمانی که می‌دهد، این گونه اطاعت شود» (علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۰۹؛ بحار الانوار: ج ۵۸، ص ۲۲۹؛ اصول المهمة فی اصول الامنه: ج ۳، ص ۲۳۷).

اینجا درمی یابیم که تشريع و قانونگذاری به صورت نظر دارد نه به ماده و حتی نظر داشتن به صورت مثالی ملکوتی که اصل صورت جسمانی است، کفایت می کند. به همین دلیل از معصومین (ع) روایت شده است: «خداوند از زمانی که این عالم را خلق نمود به آن نگاه نکرد» «خداوند به چهره شما نگاه نمی کند بلکه به قلب های شما نظر می افکند» (امالی طوسی: ج ۳۶، بحار الانوار: ج ۲۸) (۲۳۸)

فاین ترتیب شبهه‌ی «آکل و مأکول» (به‌طور خلاصه این شبهه به این صورت است که انسان مردن تبدیل به خاک می‌شود و ریشه‌ی درختان و نباتات آن را جذب خویش می‌کند و به این صورت تبدیل به میوه می‌شود و انسانی دیگر آن را می‌خورد و آنچه خورده است جزئی جسدش می‌شود. در اینجا سؤالی مطرح می‌شود: این اجزای خورده شده به کدام جسد از می‌گردد؟ اگر به جسد اول بازگردد، جسد دوم بعد از مرگش ناقص خواهد بود و اگر به جزئی جسد دوم بازگردد جسد اول ناقص خواهد بود! الزامی ندارد که جسم خورده شده، یک انسان باشد و اگر جسم خورده شده متعلق به یک حیوان باشد نیز همین مسئله پابرجا خواهد بود. فاین ترتیب برخی با استناد به این شبهه، معاد جسمانی را منکر می‌شوند(خورنده و خورده) پاسخ داده می‌شود: چراکه وجه اشتراک این انجمنی و خاک و پرتقال در مثال، فقط ماده است و ماده عدمی است که تنها قابلیت برای وجود دارد و نه چیز دیگر.

باب - عالم ملکوت: عالم مثالی مجرد از ماده است، شبیه آنچه شخص در خواب می‌بیند. این عالم، از عالم جسمانی بالاتر است و حتی بر آن سیطره دارد و در آن دخل و تصرف می‌کند. هر جسمی در عالم ملک، شکل و صورتی در عالم ملکوت دارد که حقیقت آن جسم می‌باشد. مسورت انسان در عالم ملکوت، نفس او یا ناطقه‌ی کاشته شده در قلب او می‌باشد که تدبیر کننده‌ی جسم در این عالم مادی است. این نفس یا ناطقه‌ی کاشته شده در قلب، همان سایه‌ی نقل می‌باشد.

ج- عالم عقلی: که عالم سوم است، از عالم ملکوت بالاتر است و عالمی کلی است که موجودات در آن برخی در برخی دیگر تنیده شده‌اند و در آن منافات و اختلافی وجود ندارد؛ بنابراین گونه که در عالم ملکوت و در عالم ملک وجود دارد.

فایات انسان رسیدن به این عالم است و غرض از این رسیدن، شناخت و معرفت خداوند سبحان متعال می‌باشد و همان‌طور که گفته شد این شناخت، معرفت و شناخت کنه و حقیقت او می‌باشد و متعال نیست و همچنین شناخت ذات یا اسما و صفات او که عین ذاتش می‌باشد هم می‌باشد بلکه معرفت و شناخت سایه‌های اسمی نبکیوی او است که همان حجت‌های الهی (ع) می‌باشند و تأکید می‌کنیم که آن‌ها سایه‌های اسمی نبکیوی خداوند هستند نه خود اسم‌های نبکیوی او که عین ذات او می‌باشند.

ما آنچه از بعضی روایات آمده است که آنها را «اسماء الحسنی» (نام‌های نیکو) نام نهاده است به این دلیل است که صورت، حکایت‌کننده‌ی اصل می‌باشد؛ هنگامی که عکس کسی را می‌بینی می‌گویی این فلانی است درحالی که شما خود این شخص را ندیده‌ای و آنچه دیده‌ای عکس او می‌باشد.

چه‌سا خداوند از خلقت کسانی را که در ب رحمت را به رویشان گشود، برگزید و حجاب را از پیش روی آنان برداشت و آنان به رسول کریم(ص) که حکایت‌کننده‌ی ذات یا شهر کلمات است، نظر افکندند؛ شهری که بایش علی و فاطمه(ع) است؛ به‌عبارت‌دیگر ایشان به سایه‌ی الله، رحمن و رحیم و چه او سبحان و تعالی که ممکنات: موجودات فانی که وجودشان از خودشان در دست خودشان نیست (مترجم، نظر) کردند.

بسان در همی این عوالم، حمد و ستایش خداوند پروردگار جهانیان را می‌کند و او را تسبیح می‌گوید؛ چراکه او کریمی است که بدون هیچ چشمداشتی، عطا میکند. او در این عالم جسمانی پروردگار است؛ از مشی خاک، گیاه رویانید، سپس منی و تخمک زنده، سپس جنین، سپس نوزاد، سپس جسم کودک رشد میکند و به تدریج به تکامل میرسد.

بسیار در همه‌ی این مسیرها فقیر و محتاج پروردگار غنی است؛ کسی که برایش زیستگاه و تناسل و غذای کافی جهت رشد و تکاملش را فراهم کند و آسیب‌های ناشی از ازداد و تضادها را از او دفع نماید.

بنمایید گفته شود: فایده‌ی این تکامل در عالم ماده چیست؟ درحالی‌که نتیجه و سرانجام جسم انسان، که نهایت کمالش در این عالم جسمانی، تبدیل شدن به مشتمی خاک است و حال آن‌که

خاک جماد و پست‌ترین موجودات
حسمانم، مر باشد!



در پاسخ می‌گوییم: اگر جسم انسان به شکل درست و حقیقی تکامل پیدا کند و بر حلال بنا شود و با عمل صالح خالص برای خداوند پاکیزه شده باشد به مستی خاک تبدیل نمی‌شود همان‌طور که در روایات آمده است، به صورت جسم انسان باقی می‌ماند: «جسمهای انبیاء، اوصیا و شهدا و کسی که چهل هفته بر غسل جمعه مداومت داشته باشد» (رجوع کنید به تفسیر فرطی: ج ۱۷ ص ۴؛ منهج رشد لمن اراد سداد: ص ۵۶۵) را زمین نمی‌بلعد. مردم این واقعیت را در موارد متعدد لمس کرده‌اند؛ هنگامی که قبور بعضی از شهدا را نبش می‌کنند و می‌بینند که جسم آن‌ها هیچ تغییری نکرده است، همان‌طور که روایت شده است که جسد حرن یزید ریاحی (ره) نبش شد و دیده شد که با گذشت صدها سال از شهادتش به همراه حسین بن علی (ع)، جسدش هیچ تغییری نکرده است.

مردم و بازگشت آن به مشتی خاک از آن رو است که جسم را بر لبه‌ی پرتگاهی تزلزل و پاکیزه داده‌اند و با عمل صالح آن را زنده‌اند.

اما در عالم ملکوت، انسان محتاج به پروردگاری است که کمالات اخلاقی را به او افاضه نماید؛ کمالاتی که او را به عالم عقل ارتقا دهد. او به پروردگاری محتاج است که هواهای نفسانی باطل و وسوسه‌های شیطانی و جن را که جلوی سیر او در طریق خداوند سبحان و متعال را می‌گیرند، از او دور نماید.

اما گروه کوچکی که به عالم عقل
میرسند، آن‌ها هم به پروردگاری نیاز دارند که به آن‌ها افزای نماید و هر کس را بر حسب
درجاش، تکامل بخشد: «وَلَقَدْ رَزَقْنَاهُ عَلَمًا» (طه: ۱۱۴). (بگو) ای پروردگار من، بر علم
من (بفرا) همان‌طور که گام‌هایشان را در این عالم، ثابت می‌دارد. این چنین است که
چشم موهود را به همی عالم به پروردگار سبحان احتیاج دارند و به فضل او امیدوارند و
چشم انتظار عطا و بخشش پرورش دهنده‌شان هستند تا کاملشان کند و بقایشان بخشد.

سوم: ملک یوم الدین

از مبحث پیشین مشخص شد که حجت‌های خداوند وجه الله و سایه‌ی اسم‌های نیکوی او می‌یابند؛ پس فرمان آن‌ها(ع)، فرمان او و سلطنتشان، سلطنت او است. بنابراین اگر یکی از آن‌ها(ع) حکومت یا سلطنت کند، پادشاهی از آن خداوند خواهد بود؛ چراکه معصوم(ع) طبق شریعت خداوند حکم میداند و آن را بر مردم رواض می‌دهد و اعمال او همگی به ما خدا و بر جهت رضایت خداوند سبحان و متعال می‌باشد. اطاعت از این حاکم معصوم(ع) واجب است و اطاعت از خداوند محسوب می‌گردد و تمرد و نافرمانی او حرام می‌باشد؛ چراکه معصیت و نافرمانی در برابر خداوند محسوب می‌گردد؛ زیرا او جانشین و خلیفه‌ی خدا در زمین است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰) «چون پروردگارت بر فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم. و همچنین: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (نسا: ۵۴) آیا بر مردم به خاطر نعمتی که خداوند از فضل خویش به آنان ارزانی داشته است، حسد میپزند؟ درحالی‌که ما خداوند ابراهیم، کتاب و حکمت و دانایی و فرمان‌روای بزرگ، ارشدان، دانشمندان،

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ
مَرْمَدٌ بِهِ إِقْدَارٌ» (ص: ۲۶) (ای داود، ما تو را خلیفه‌های روی زمین گردانیدیم. در میان
مردم به حق داری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد.
همچنین حق تعالی می‌فرماید: «قُلِ الْمُلْكُ لِلَّهِ الْمُلْكُ تَوَتَّىٰ لِمَنْ يَشَاءُ» (آل عمران: ۲۶)
(گو: هر خدایا! تویی دازندهی مُلک و پادشاهی. هر که بخواهی مُلک می‌دهی و از هر
که بخواهی مُلک میستانم.)

پندگانه ایاتی که دلالت دارند بر اینکه پادشاهی و سلطنت از آن خادوند سیحان و متعال است و از آن پندگانه گان نیست که طبق هواهای نفسشان و یا گمانه‌ای عقلی‌شان رفتار کنند، بسیار میباشند. همه‌انطور که بیشتر بیان شد هر دو قرائت «ملک» و «مالک» تضمین‌کننده‌ی این معنی که پادشاهی پادشاهی ثابت و پابرجا بر روی این زمین از آن و سیحان و متعال است، می‌باشند؛ چه مردم راضی باشند یا نباشند.

آری، به جهت پذیرفتن پادشاهی و سبحان و متعال - که او آن‌ها را بر اطاعت از ولی و محبتش و جانشینش و پادشاه تعیین شده از جانب او سبحان و متعال، مجبور نکرده است - ضرور و زیان به آن‌ها خواهد رسید و نابودی در جان‌ها و اموال‌شان خواهد افتاد؛ چرا که آن‌ها خلق شده‌اند که در این زمین بندگی و اطاعت از خداوند و کفر به طاغوت را به اختیار خود برگزینند و مجبور کردن آن‌ها بر پذیرفتن حکم طاغوت و پیکار با آن و برپاداشتن حکم خدا و یاری کردن جانشین خداوند، اصل این امتحان خدا را نفی می‌کند و غرض نهایی از این کار را ضایع می‌سازد.

این مطلب شرافت امت محمد(ص) و بزرگی جایگاهشان را برای ما تبیین می‌کند؛ چراکه امتی است که حکم خداوند در زمینش را در یک حادثه‌ی بی‌نظیر و بی‌سابقه اقامه می‌کند و جانشین خدا حضرت مهدی(ع) را در روز دین (یوم‌الدین) یا همان اَوَدَگاه جزا و حساب در این زمین،



باری می نماید.

این امت یعنی انصار و اصحاب امام مهدی(ع) بهترین امتی است که برای مردم خارج شده است؛ امر به معروف و نهی از منکر میکنند؛ اما اطلاق امت محمد(ص) با این توصیف برای کسانی که پیش از آن‌ها بودند، امکانپذیر نمی‌باشد؛ یعنی این‌که امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. چطور چنین چیزی شدنی می‌باشد درحالی‌که آن‌ها خلفای خداوند یعنی علی(ع) و فرزنداناش(ع) را به قتل رسانیدند؛ چه کسانی که طاغوتیان را یاری رسانیدند و چه کسانی که از آنها جدا شدند.

آری، عده‌ی کمی بودند که معصومین(ع) را یاری رسانیدند و در بیشتر موارد سرنوشت آن‌ها همانند سرنوشت ائمه‌شان(ع) بود؛ بعضی مسموم شدند و بعضی با شمشیر به شهادت رسیدند؛ همانند مالک اشتر و حجر بن عدی کندی و یاران امام حسین(ع).

شرافت این امت به این است که آن‌ها اولین کسی را که حکم خداوند را در زمین اقامه و قسط و عدل را بین مردم منتشر می‌کند، یاری خواهند کرد؛ و حتی می‌گویم؛ او تنها شخصیت جراکنده‌ی کامل شریعت خدا در زمین است و بیشتر پیشینیان او (که صلوات خداوند بر آن‌ها باد) مبلغ، بیم دهنده و بشارت دهنده بودند.

پادشاهی سلیمان و ذوالقرنین به وسعت ملک و پادشاهی او نیست و از نظر تمکین و سلطنت به آنها به قدری داده نشده بود که به او (ع) داده خواهد شد؛ تا جایی که در برخی روایات آمده است که موسی بن عمران (ع) آرزو کرد که خودش قائم آل محمد (ع) باشد. (سالم اشل نقل

می‌کند: شنیدم ابا جعفر محمد بن علی باقر(ع) می‌فرماید: «موسی بن عمران در سفر اول به آنچه به قائم آل محمد(ع) در تمکین و فضل داده می‌شود، نظر افکند. پس موسی(ع) عرض کرد: خداوند، مرا قائم آل محمد(ع) گردان. خداوند فرمود: او از نسل احمد است. سپس در سفر دوم نظر کرد و مانند همان را یافت و دوباره همان را تکرار کرد و همان پاسخ به او گفته شد. سپس به سفر سوم نظر کرد و همانند همان را مشاهده نمود. دوباره همان گفته را تکرار نمود و همان پاسخ به او داده شد.» غیبت نعمانی: ص ۲۴۶، بحال: الاواز، ج ۵۵ ص ۷۷

حال که از محث پشین دانستیم که حجهت‌الهی (ع) سایه‌های اسم‌های او سبحان و متعال می‌باشند، برای ما روشن می‌شود که امام مهدی (ع) سایه‌ی اسم «مَلِک» او سبحان و متعال است. پس امام، حاکم و مَلِک (پادشاه) در زمین در روز خدا یعنی روز دین می‌باشد و خداوند پادشاه حقیقی روز دین می‌باشد.

مناسبت دارد که سورهی فاتحه با حمد و ثنای خداوند آغاز شود و با ستایش «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (پادشاه روز دین) خاتمه پذیرد.

حضرت محمد(ص) سایه‌ی الله سبحانه است و امام مهدی(ع) سایه‌ی اسم ملک سبحان و متعال و همان‌طور که از ایشان(ع) روایت‌شده است: «با ما خداوند آغاز کرد و با ما پایان می‌دهد» (از رسول خدا(ص) روایت‌شده است که فرمود: «... ای علی، هدایت یعنی پیروی از امر خدا نه هوا و رأی و گویی در برابر قومی هستی که قرآن را تأویل می‌کنند و شبهات را برمی‌گیرند و شراب را حلال می‌کنند و در اعطای زکات خساست به خرج می‌دهند و مال حرام را هدیه می‌دهند. عرض کردم: ای رسول خدا، این‌ها که این اعمال را انجام می‌دهند چه کسانی هستند؟ اهل فتنه‌اند یا از دین خارج‌شده‌اند؟ فرمود: آن‌ها اهل فتنه‌اند، در آن فرو می‌روند تا این‌که عدالت، آن‌ها را درآید. عرض کردم: عدالت با ما است یا با غیر ما؟ فرمود: البته از ما است، با ما خداوند آغاز نمود و با ما خداوند پایان می‌دهد...» بحارالانوار: ۳۳ ص ۲۹۸؛ امالی طوسی: ص ۶۶)

گزیده‌ای از تفسیر سوره‌ی فاتحه—سید احمد الحسن

